

جهانی شدن و چالش‌های پیش رو

مهدی تقوی*



در این مقاله ابتدا تحول عقاید اقتصادی بررسی می‌شود. نظر کلاسیک‌ها در مورد دست‌نماری اقتصاد بازاری، نظر کینزی یعنی؛ تأکید بر شکست بازار و مداخله دولت در اقتصاد، نظریه کلاسیک‌های جدید که معتقد به بازگشت دوباره به اقتصاد بازاری و عدم مداخله دولت هستند مطرح می‌گردد. آنگاه با تعریف جهانی شدن تمایز آن با بین‌المللی شدن مشخص می‌گردد و عواملی که جهانی شدن را سرعت می‌بخشند مورد بحث قرار می‌گیرد. در این مقاله همچنین با اشاره به رابطه جهانی شدن با دولت رفاه عنوان می‌شود که جهانی شدن با افزایش رقابت در سطح بین‌المللی و فشار برای کاهش هزینه‌های بنگاه‌ها و دولت، باعث کاهش خدمات رفاهی دولت می‌گردد. علاوه بر این جهانی شدن باعث افزایش قدرت سرمایه، کاهش کنترل دولت و قدرت چانه‌زنی نیروی کار می‌شود، بنابراین مزدها کاهش و نرخ بیکاری در اقتصادها افزایش می‌یابد.

در این مقاله همچنین با اشاره به نظرات موافقان و مخالفان جهانی شدن، تغییراتی که در نظرات این دو گروه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایجاد شده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مقدمه

قرن ۱۸، ۱۹ و اوایل قرن بیستم دوره حکومت عقاید اقتصاددانان کلاسیک در جهان بود، آنها بر این عقیده بودند که مکانیزم بازار، کارآمد است و نیروهای عرضه و تقاضا خود می‌توانند فعالیت‌های اقتصادی را در جهت رفاه و نیکبختی افراد بشر تنظیم کنند. تعادل اقتصادی به خودی خود بوجود می‌آید و در این تعادل اشتغال کامل است. با توجه به منابع در دسترس، تولید در اقتصاد بهینه بوده و افرادی که مایل به کار کردن هستند، مشغول به کار خواهند بود و دست‌نمیری بازار با تنظیم فعالیت‌های اقتصادی و ایجاد تعادل، رفاه را برای همگان بوجود می‌آورد.

همانند اقتصاد داخلی، آزادی فعالیت‌های اقتصادی و مبادله در سطح بین‌المللی نیز باعث می‌گردد که تجارت، افزایش منافع برای مشارکت‌کنندگان در بازار جهانی را دربرداشته باشد. بنابراین نیازی به مداخله دولت و یا نهادهای بین‌المللی، در سطح ملی و بین‌المللی نمی‌باشد، چرا که مداخله تنها اوضاع را بدتر می‌نماید و بدین دلیل زیان‌آور نیز می‌باشد.

رشد اقتصادی بهینه، نیازمند رویکرد لیبرال به فعالیت‌های بازار با نرخ‌های ارز قابل انعطاف، تجارت آزاد و نقل و انتقال بین‌المللی آزاد سرمایه می‌باشد.^۱ بدیهی است که رشد اقتصادی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و رشد سریع تجارت جهانی، به دلیل کاهش شدید هزینه حمل و نقل، تعرفه‌های پایین و اختراعات عمده مانند موتورهای احتراق داخلی، کشتی بخار، تلفن و تلگراف، باعث تأیید عقاید کلاسیک‌ها شد و بسط صادرات نیز سبب شد تا سرمایه‌ی قابل ملاحظه‌ای از اروپای غربی به کشورهای در حال توسعه؛ به خصوص ایالات متحده و استرالیا جریان یابد. مهاجرت نیروی کار نیز در این دوره بسیار قابل ملاحظه بود.^۲

در نیمه اول قرن ۲۰، بحران اقتصادی بزرگ ۱۹۲۹-۳۰ نشان داد که دست‌نمیری بازار به درستی عمل نمی‌کند، و مکانیزم بازار می‌تواند به جای رفاه و اشتغال کامل، بدبختی و بیکاری به بار آورد. به علاوه، وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم در سطح

بین‌المللی بین اقتصادهای آزاد جهان - بر سر تقسیم بازار و سود حاصل از سرمایه‌گذاری خارجی - معرف این موضوع بود که آزادی کامل، بدون نظارت و کنترل می‌تواند فاجعه‌آمیز باشد. در زمینه اقتصاد بحران بزرگ باعث تجلی عقاید کینز گردید. او با اشاره به ناکارآمدی آزادی فعالیت‌های اقتصاد، خواهان مداخله دولت در اقتصاد، برای اجتناب از بروز بحران اقتصادی، حفظ استاندارد زندگی مناسب و اشتغال کامل گردید.

بدین ترتیب، اشتغال کامل به مسئله اصلی دولت‌ها بعد از جنگ دوم جهانی بدل شد. علاوه بر این مسایل سیاسی نیز مطرح بود، کمونیزم، شکل بدیهی از نظام اجتماعی و یک رقیب جدی سرمایه‌داری، بیکاری را از میان برداشته و حق کار کردن را برای همه تضمین می‌کرد. از این گذشته، سال‌های بین دو جنگ اثرات جدی بیکاری انبوه را به شکل ناآرامی‌های صنعتی، بی‌ثباتی سیاسی، ظهور فاشیزم و تهدید عمومی برای نظم اجتماعی سرمایه‌داری نشان داده بود.^۳

در فاصله سال‌های ۱۹۱۴-۵۰، بروز دو جنگ جهانی و کوشش ناموفق برای تجدید حیات نظام پایه طلا و بحران بزرگ اقتصاد، باعث افزایش در حمایت‌گرایی و محدود ساختن رشد تجارت در جهان شد.

در سطح ملی نیز قدرت یافتن عقاید کینزی، سبب تأکید بر سیاست‌های اقتصادی، برای حفظ اشتغال و افزایش رشد در داخل، و همچنین محدود ساختن تجارت و جریان سرمایه - به دلیل افزایش منافع ملی - گردید. اما بعد از سال ۱۹۵۰، حمایت‌گرایی و ایجاد موانع در راه تجارت کاهش یافت و پیشرفت‌های تکنولوژیک؛ به خصوص در زمینه ارتباطات و کامپیوتر، باعث افزایش استاندارد زندگی و بهبود وضعیت بهداشت و آموزش گردید. پیشرفت‌های فنی با کاهش هزینه ارتباطات، بار دیگر سبب افزایش مبادلات و نقل و انتقال سرمایه، بین کشورها شد.

در جدول شماره یک، ارقامی که این نظر را تأیید می‌کند، آرایه می‌شود.^۴

جدول شماره (۱)

کاهش در هزینه حمل و نقل بار در اقیانوس‌ها در دوره، ۱۹۹۰-۱۹۲۰	۷۰ درصد
کاهش در هزینه حمل و نقل دریایی در دوره ۱۹۹۰-۱۹۳۰	۸۴ درصد
هزینه ۳ دقیقه مکالمه تلفنی از نیویورک به لندن ۱۹۶۰ (به ارزش دلار ۲۰۰۰)	۶۰/۴۲ دلار
هزینه همین مکالمه در سال ۲۰۰۰	۰/۴ دلار
قیمت کامپیوتر در سال ۱۹۶۰	۱،۸۶۹،۰۰۴ دلار
قیمت کامپیوتر در سال ۲۰۰۰	۱۰۰۰ دلار

جهانی شدن

جهانی شدن اشاره به فرایندی دارد که از طریق آن اقتصادهای ملی بازتر شده و بنابراین بیشتر تحت تأثیر اقتصاد فراملی قرار می‌گیرد و در آنها کنترل ملی کاهش می‌یابد. یک تمایز مفید، تفاوت میان بین‌المللی شدن و جهانی شدن است.

در بین‌المللی شدن؛ واحدهای اقتصادی اصلی ملی باقی می‌مانند؛ اگرچه جنبه‌های بین‌المللی اقتصادی مانند: تجارت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و شرکت‌های چندملیتی، اهمیت بیشتری می‌یابد. با وجود باز شدن بیشتر اقتصادها، فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی را می‌توان عمدتاً ادامه فعالیت‌های اقتصاد ملی دانست. برای مثال؛ شرکت‌های چندملیتی، پایگاه آشکار ملی خود را حفظ می‌کند و تابع مقررات در کشور مادر می‌باشند.

از طرف دیگر جهانی شدن اشاره به وضعیتی دارد که در آن دیگر اقتصادهای ملی متمایز وجود ندارند و این واحدهای اقتصادی در یک نظام فرابندها و مبادلات بین‌المللی ادغام می‌شوند. تولید، واقعاً جهانی می‌شود و در آن شرکت‌های فراملی بدون ارتباط ملی، با مدیریت بین‌المللی جایگزین شرکت‌های چندملیتی می‌گردند.

شرکت‌ها «بی‌وطن» می‌شوند و دولت‌های ملی، دیگر نمی‌توانند آنها را مشمول مقررات و کنترل سازند. نظام اقتصاد بین‌المللی مستقل و خودمختار می‌شود و تنها در سطح بین‌المللی قابل کنترل است.

تمایز میان بین‌المللی شدن و جهانی شدن از این جهت که میزان بین‌المللی شدن اقتصادها از نظر تاریخی متفاوت بوده و امروز بازتر شدن نسبی اقتصادها یک پدیده جدید نمی‌باشد، اهمیت دارد. بنابراین فرایند بازتر شدن اقتصادها می‌تواند یک ماهیت دوره‌ای یا قابل برگشت داشته باشد. از طرف دیگر جهانی شدن اقتصادها، به مفهوم تعریف شده در بالا، یک تحول بی‌سابقه در تاریخ جهان است، یک تحول ساختاری در اقتصاد جهانی اثرات مهم بر استقلال و خودمختاری کشورها می‌گذارد. یک بررسی دقیق نشان می‌دهد که امروز اقتصادها بیشتر بین‌المللی شده هستند تا جهانی شده. بنابراین، تحولات در جهت جهانی شدن امکان‌پذیر می‌باشد؛ اگرچه شواهد آماری نشان می‌دهند که اقتصادهای امروز پیش از جهانی شدن، بین‌المللی شده هستند.

برخی از اقتصاددانان بر این عقیده‌اند که بین‌المللی شدن اقتصادها پدیده جدیدی نیست. آزادسازی تجارت و رشد اهمیت صادرات و واردات در اقتصاد ملی، افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و غیره نیز، ویژگی اقتصاد بعد از جنگ دوم جهانی در کشورهای غربی بوده است، اما این رشد برای اقتصاد ملی اهمیت داشته است.

بنابراین مهم‌ترین و قابل ملاحظه‌ترین تغییر در مسیر جهانی شدن، بازارهای مالی است. یعنی؛ اینک پول و سرمایه به راحتی، قابلیت عبور از مرزهای ملی را دارد. برخی معتقدند این امر نیز، پدیده جدیدی نمی‌باشد؛ بلکه قبل از جنگ جهانی اول، بریتانیا و تعدادی دیگر از کشورها از نظر نقل و انتقال سرمایه و نقش تجارت خارجی در اقتصادشان، بازتر بوده‌اند. اما در اقتصاد بعد از جنگ دوم جهانی - که براساس نظریه‌های کینزی، دولت‌های رفاه بوجود آمدند - این موضوع تحولی جدید و بااهمیت محسوب می‌گردد. مسئله این است که قبل از سال ۱۹۱۴، هنگامی که اقتصادها بازتر

بودند، دولت رفاهی و مدیریت کلان اقتصادی کینزی برای حفظ اشتغال کامل، برنامه‌های تأمین اجتماعی فراگیر و سطح بالای مالیات وجود نداشت. بعد از جنگ دوم جهانی است که دولت‌های رفاه جدید به وجود آمدند و اقتصادهای غربی نسبتاً بسته‌تر شدند.

این وابستگی ساختاری دولت‌های رفاه به اقتصادهای نسبتاً بسته، موضوع مهمی است. به خصوص تا دهه ۱۹۷۰ که تمامی کشورهای غربی کنترل شدیدی بر نقل و انتقال سرمایه و نرخ ارز ثابت داشتند. این وضعیت بخشی از بازسازی بعد از جنگ اقتصاد جهانی براساس توافق برتون و وودز بود. ایالات متحده آمریکا پس از جنگ دوم جهانی، با دلاری قابل تبدیل، در مرکز نظام اقتصاد بین‌الملل قرار داشت.

تصمیم ایالات متحده در سال ۱۹۷۱ برای کنارگذاشتن قابلیت تبدیل دلار به طلا، باعث سقوط نظام برتون و وودز گردید.

در سال ۱۹۷۴ ایالات متحده کنترل نقل و انتقال سرمایه را کنار گذاشت. و در سال ۱۹۷۹ بریتانیا نیز از این کشور پیروی کرد. در این زمان اعتبار مدیریت تقاضای کینزی کاهش یافت و عقاید نئوکلاسیک قدرت گرفت.^۵

براساس نظر اقتصاددانان نئوکلاسیک، تاچر در بریتانیا و ریگان در ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۸۰، اقتصاد کینزی و دولت رفاه را کنار گذارند، و سیاست‌های لیبرال یعنی؛ عدم کنترل اقتصاد را در سطح ملی و بین‌المللی پیش گرفتند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ اغلب کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD)، کنترل سرمایه‌ای را کنار گذارند. نرخ ارز نیز مدت‌ها بود که شناور شده بود. و این یک قدم بزرگ برای جهانی شدن بازارهای مالی بود. اکنون پول و سرمایه، با آزادی می‌توانستند، بین کشورها حرکت کنند و شرکت‌ها نیز می‌توانستند در هر جای جهان که می‌خواهند، سرمایه‌گذاری کنند.

بنابراین به دلیل تحولات در میکرو الکترونیک و کامپیوتر، حجم عظیمی از پول می‌توانست در چند ثانیه از یک سوی جهان به سوی دیگر انتقال یابد. علاوه بر این

شرکت‌های چندملیتی و سهم آنها در تجارت جهانی نیز به آرامی رشد می‌کرد. یکی از عمده‌ترین نتایج آزادسازی بازارهای مالی، کاهش استقلال و خودمختاری دولت‌های ملی برای اداره اقتصاد به منظور تضمین اشتغال کامل و رشد اقتصادی می‌باشد.

جهانی شدن و دولت رفاه

همان‌طور که در بالا اشاره شد، دولت رفاه براساس مدیریت تقاضای کینزی یعنی؛ با هدف حفظ اشتغال کامل، تأمین اجتماعی فراگیر و بهبود وضعیت اجتماعی - اقتصادی مردم شکل گرفت. بعد از دهه ۱۹۷۰ و سلطه تفکرات اقتصادی نئوکلاسیک، هزینه‌های رفاهی دولت‌ها کاهش یافت. زیرا بازشدن اقتصادها به معنی افزایش رقابت در سطح بین‌المللی بود. افزایش رقابت نیز کنترل تورم، کاهش هزینه‌های تولید و افزایش مزیت نسبی کالاها و خدمات کشور در سطح بین‌المللی را طلب می‌کرد. در زیر با ارایه آمار و اطلاعات، اثرات فشار رقابت بین‌المللی بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم را در کشورهایی که بازتر شدن اقتصادی و آزادی نقل و انتقال سرمایه را پذیرفته‌اند، بررسی می‌کنیم.

ابتدا بحث را با رابطه بین نئوکلاسیزم (نئولیبرالیسم) و جهانی شدن آغاز می‌کنیم. مسئله‌ای که در ابتدا باید به آن اشاره کنیم این است که جهانی شدن به سادگی یک پدیده اقتصادی تحریک شده به وسیله بازار نیست بلکه؛ یک پدیده سیاسی - ایدئولوژیکی نیز می‌باشد. بدین ترتیب جهانی شدن را باید به عنوان یک ایدئولوژی فراملی نئولیبرالیسم که در جستجوی سلطه جهانی است، تعریف کنیم. منبع شکل‌گیری این ایدئولوژی، کشور انگلوساکسون، و به خصوص سرمایه آمریکایی - انگلیسی است. امروزه نظام سرمایه‌داری را می‌توانیم به دو شکل عمده تقسیم کنیم؛ یکی؛ نظام سرمایه‌داری اروپایی که نمونه آن سرمایه‌داری آلمان است و دیگری؛ نظام سرمایه‌داری نئولیبرالی که نمونه آن ایالات متحده آمریکا می‌باشد. در حالی که

نظام‌های حمایت اجتماعی و توافق اجتماعی جزئی اصلی از سرمایه‌داری بازار اجتماعی در اروپای غربی است، سرمایه‌داری نئولیبرالی بر ایدئولوژی بازار آزاد با حداقل حمایت‌های اجتماعی تأکید دارد. جهانی شدن فرایندی است که به توسعه و انسجام سلطه سرمایه‌داری نئولیبرالی کمک می‌کند. سازمان‌های بین دولتی مانند اجلاس کشورهای گروه هفت، صندوق بین‌المللی پول، سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، نقش مهمی در این فرایند بازی می‌کنند. به‌طور مستقیم و غیرمستقیم اینان از توسعه مقررات‌زدایی، کالایی ساختن نیروی کار، خصوصی‌سازی فعالیت‌های اقتصادی، کاهش اندازه دولت و کاهش برنامه‌های تأمین اجتماعی حمایت می‌کنند. (نیروی کار نیز مانند مواد اولیه، یک عامل تولید است و قیمت آن مانند هر کالای دیگر می‌بایست تنها توسط عرضه و تقاضا تعیین گردد).

از اواخر دهه ۱۹۷۰، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، سیاست‌های ریاضت‌طلبانه‌ای را از سوی کشورهای جهانی سوم، در قالب برنامه‌های تعدیل ساختاری یا سایر تغییرات؛ به‌عنوان شرایط اعطای وام یا تغییر زمان‌بندی جدول بازپرداخت بدهی‌ها طلب می‌کند. تمامی کشورهای جهان امروز براساس مذاکرات تجاری در گات و از طریق سازمان تجارت جهانی، حاضر به پذیرش تجارت آزاد شده‌اند.

یکی از هدف‌های این حمایت‌ها، باز کردن دست شرکت‌های چندملیتی و سایر شرکت‌ها در سرمایه‌گذاری و سازماندهی تولید، با حداقل مداخلات یا محدودیت‌ها از طرف دولت‌های ملی است.

امروزه صندوق بین‌المللی پول و سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، آشکارا دولت‌های رفاه اروپا را برای حرکت بیشتر در جهت رویکرد نئولیبرالی ایالات متحده و انگلستان تحت فشار قرار می‌دهند. مقاومت اروپائیان به سبب حفظ برنامه‌های تأمین اجتماعی است، که بیش از یک قرن برای ایجاد آن کوشیده‌اند. آنان در

مقابل انعطاف‌پذیرتر کردن اقتصادهایشان مقاومت می‌کنند.

آنچه که انعطاف‌پذیری معنی می‌دهد، چیزی جز کاهش سیاست‌ها با هدف حمایت از کارگران، افزایش استاندارد زندگی و انسانی کردن شرایط کار نیست. از نظر رقابت بین‌المللی و رشد اقتصادی این سیاست‌ها مانعی در راه اشتغال سودآور نیروی کار تلقی می‌شود. این سازمان‌های فراملی یا بین‌دولتی، بر کنترل تورم و کاهش کسر بودجه دولت‌ها نیز تأکید دارند. کسر بودجه باید با کاهش هزینه‌ها و نه افزایش مالیات‌ها کاهش یابد. افزایش سن بازنشستگی، کاهش مزایای بازنشستگی و افزایش سهم کارگران در پرداخت هزینه تأمین اجتماعی، راه‌هایی برای کاهش هزینه‌های دولت می‌باشد.^۶

اشتغال، بازار کار، درآمد و افزایش عدم اطمینان و نابرابری

اشتغال کامل یکی از دست‌آوردهای عمده دولت رفاه بعد از جنگ دوم جهانی بود. چون اشتغال عمده‌ترین منبع ایجاد درآمد برای گروه وسیعی از جمعیت فعال محسوب می‌شد؛ نوعی اشتغال کامل تضمین‌کننده‌ی درآمد نیز محسوب می‌گردید. دولت رفاه کینزی در واکنش به هزینه‌های انسانی و مالی بیکاری انبوه، بر اشتغال کامل تأکید داشت، اما حفظ اشتغال کامل پرهزینه بود. تجربه بیمه بیکاری در سال‌های بین دو جنگ جهانی، نشان داده بود که بیکاری انبوه فشار بسیاری به بودجه دولت وارد می‌کند. از یک طرف دولت در آمد خود را از دست می‌دهد و از طرف دیگر، باید بیشتر هزینه کند. به همین دلیل تضمین سطح بالای اشتغال از طریق مدیریت تقاضا و تنظیم مناسب اقتصاد بازار یکی از اجزا کلیدی دولت رفاه بعد از جنگ دوم جهانی بود.

با ترکیب عوامل مناسب و با کمک روش‌های مدیریت تقاضای کینزی، کشورهای صنعتی غرب، نیم قرن بعد از جنگ دوم جهانی، شرایط اشتغال کامل یا نزدیک به آن را اعمال کردند. بدین ترتیب در خلال سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۶۰ متوسط نرخ بیکاری در کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه ۲/۲۵ درصد در

سال و نرخ رشد اقتصادی ۴/۹ درصد بود. به طور کلی اشتغال کامل، رشد اقتصادی و توسعه برنامه‌های تأمین اجتماعی یک رابطه مجموع بزرگتر از صفر برای یکدیگر بودند.

تفاوت‌های ملی و منطقه‌ای در تعهد نسبت به هدف اشتغال کامل وجود داشت. برای مثال؛ در سوئد یک سیاست بازار کار گسترده به‌عنوان حمایت از اشتغال کامل وجود داشت که علاوه بر سایر مزایا، تضمین می‌کرد تا اشتغال کامل به قیمت کاهش بهره‌وری و رکود تکنولوژی و یا ایجاد یک اقتصاد دوگانه حفظ نگردد. از اواخر دهه ۱۹۶۰ توسعه خدمات عمومی، یک منبع جدید برای اشتغال - به خصوص اشتغال زنان - ایجاد کرد. ژاپن از یک رویکرد متفاوت بر پایه چیزی شبیه به بازار کار دوگانه استفاده نمود. در شرکت‌های بزرگ، نظام اشتغال دایمی یا تمام عمر برای کارکنان اصلی، همراه با یک نظام اشتغال موقت برای سایرین وجود داشت. خارج از شرکت‌های بزرگ، اشتغال، اهمیت و مزایای کمتری داشت. در آمریکای شمالی، کانادا و ایالات متحده، سطح بیکاری بالاتر از اروپا و استرالیا بود، زیرا تعهد برای حفظ اشتغال کامل، ضعیف‌تر بود.

بدیهی است پس از افزایش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ خودش نیز اتفاق افتاد که اکثریت در جریان آن هستند. در کشورهای صنعتی، بیکاری افزایش یافت و این اقتصادها دچار رکود تورمی شدند، یعنی؛ نرخ بیکاری زیاد همراه با نرخ تورم بالا وجود داشت. به هر حال در اوایل دهه ۱۹۸۰، عقاید نئولیبرال در مورد عملکرد کارآمد اقتصاد بازاری قدرت گرفت و برخی دولت‌ها هدف حفظ اشتغال کامل را کنار گذاشته و از سیاست نرخ بهره بالای پول‌گرایان برای مقابله با تورم استفاده کردند. اما برخی از کشورها این هدف را کنار نگذاشتند و برای مقابله با تورم از ابزارهای به جز پول‌گرایی و افزایش بیکاری استفاده کردند.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ به نظر می‌رسید که دولت‌ها با انتخاب بین پول‌گرایی و اشتغال کامل روبرو هستند. با افزایش جهانی شدن اقتصادها؛ یعنی کاهش، و سرانجام

حذف کنترل دولت بر تحرک سرمایه و نرخ ارز شناور و کالایی شدن پول، دیگر رویکرد کینزی بسط اقتصاد، به منظور تحریک رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال، ممکن به نظر نمی‌رسید.

امروزه بیکاری در کشورهای صنعتی غرب و همچنین در کشورهای کمونیست سابق، یک پدیده مزمن شده است. در حال حاضر حدود ۳۵ میلیون نفر یا در حدود ۷ درصد جمعیت فعال در کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، بیکار می‌باشند. مقداری از این بیکاری ادواری است، بنابراین نوسان در نرخ بیکاری وجود دارد. در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ پس از پایان رکود در اوایل دهه، نرخ بیکاری کاهش یافت. اما اکنون مقدار قابل ملاحظه‌ای از بیکاری «ساختاری» و به عبارتی؛ غیرادواری و بادوام، می‌باشد.

یک تفاوت عمده بین سه منطقه اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن تفاوت در سطح و طول مدت بیکاری است. نرخ بیکاری بلندمدت در اروپا از نرخ بیکاری در ایالات متحده بالاتر است. این مطلب که این نرخ بیکاری تا چه حد معرف تفاوت در نظام بیمه بیکاری و روش محاسبه بیکاری می‌باشد، مسئله‌ای قابل بحث است. به هر حال به نظر می‌رسد که در ایالات متحده علاوه بر بیکاری، اشتغال مجدد نیز وجود دارد. در حالی که در اروپا اشتغال از ثبات بیشتری برخوردار است، یعنی مقدار کمتری مشاغل جدید و مقدار پایینی حذف مشاغل کهنه وجود دارد.

عملکرد موفق ظاهری ایالات متحده در ایجاد مشاغل جدید، ناشی از انعطاف‌پذیری بازار کار این کشور است. در واقع مدت زمانی طولانی است که سازمان‌های بین‌المللی مانند؛ صندوق بین‌المللی به اروپاییان پیشنهاد می‌کند که با فراگیری از آمریکاییان، بازار کار را مقررات زدایی کنند تا مشاغل جدید ایجاد شود و تطبیق با تحولات اقتصادی و شرایط بازار ممکن گردد.

مزایای بیکاری سخاوتمندانه، سیاست‌های حمایت از اشتغال و سهم بالای مالیات حقوق و هزینه تأمین اجتماعی برای کارفرمایان، اشکال عمده چسبندگی در

بازار کار و کاهش انگیزه برای استخدام و اخراج کارگران می‌باشد.

یکی از کشورهای اروپایی که از ایالات متحده پیروی نموده و بازار کار را انعطاف‌پذیر ساخته، انگلستان است. اما نتایج از نظر اشتغال و ایجاد مشاغل در این کشور چشمگیر نبوده‌است. نرخ واقعی بیکاری، بسیار بالاتر از نرخ بیکاری رسمی است. اغلب مشاغل ایجاد شده جدید، مشاغل نیمه وقت است که بیشتر زنان ازدواج کرده را جذب نموده‌است. از طرف دیگر تعداد بسیار زیادی از مشاغل تمام وقت در بخش صنایع از سال ۱۹۸۰ به بعد از دست رفته‌است و مانند ایالات متحده، مشاغل دارای مزد و مزایای پایین، گسترش یافته‌است.

امروزه ما نه تنها پدیده «رشد بدون شغل» را مشاهده می‌کنیم، بلکه در آینده، احتمالاً شاهد افزایش رشد آن نیز خواهیم بود. بنابراین در یک زمان این باور وجود داشت که همانگونه که در دوره صنعتی شدن، کار در کارخانه‌ها جایگزین کار در بخش کشاورزی شد، در دوره پسا صنعتی نیز؛ کار در صنایع با کار در بخش خدمات جایگزین خواهد شد. اگرچه این مسئله تا حدی در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی صادق بوده‌است، اما شواهد جدید نشان می‌دهد که انقلاب در تکنولوژی، یعنی؛ ماشینی کردن کار با استفاده از کامپیوتر و میکرو الکترونیک، رشد فوق‌العاده یافته و مشاغل در بخش خدمات را نیز کاهش داده‌است.

در حالی که اقتصادها رشد می‌کنند، سودها نیز افزایش می‌یابد و بازارهای سهام رونق بیشتر می‌گیرد، بیکاری به جای کاهش همچنان افزایش می‌یابد. حداقل در ایالات متحده بسیاری از مشاغل با مزد بالا حذف شده و با مشاغل پاره‌وقت جایگزین می‌شوند. پرواضح است که جهانی شدن اقتصادها - همراه با انقلاب الکترونیک و افزایش اتوماسیون - به رویای اشتغال کامل پایان داده‌است.

یک استراتژی عمده شرکت‌ها، در ایالات متحده، مجبور ساختن کارگران به پذیرش مزدهای پایین و شرایط کاری نامناسب از طریق تهدید به انتقال واحد تولیدی به خارج یا تعطیلی بخشی از واحد تولیدی و نیز خرید قطعات از خارج می‌باشد. در

مورد ترس از این دامپینگ اجتماعی غلو شده است. نه در آمریکای شمالی و نه در اتحادیه اروپا، شواهد آماری چنین موردی را تأیید نمی‌کنند. اما در یک اقتصاد باز و رقابتی چشم‌انداز وجود دامپینگ اجتماعی در آینده وجود دارد.

در سه دهه بعد از جنگ دوم جهانی، یعنی دوره طلایی دولت رفاه، جهان شاهد بهبود قابل ملاحظه‌ای در استاندارد زندگی مردم بوده است. اشتغال کامل، مرزهای مناسب و رشد حمایت اجتماعی به توزیع عادلانه درآمد کمک می‌کرد. اگرچه ظاهراً در برخی از کشورها مالیات تصاعدی بود، اما پذیرش آن از تنازلی شدن مالیات‌ها نیز جلوگیری می‌کرد. به علاوه خدمات اجتماعی همگانی رایگان، به ویژه آموزش و بهداشت علاوه بر امنیت درآمد، توزیع درآمد را نیز عادلانه می‌ساخت. با پیروزی تفکرات نئولیبرالی در برخی از کشورها نابرابری و تفاوت در درآمدها، بخش جدایی‌ناپذیر فلسفه جدید بازار و فردگرایی شد. آمار و اطلاعات نشان می‌دهند که در کشورهای انگلوساکسون نه تنها درآمد بعد از پرداخت مالیات، بلکه درآمد قبل از مالیات نیز بسیار نابرابر شد و توزیع ثروت نسبت به توزیع درآمد، نابرابری بیشتری یافته است. مثلاً در ایالات متحده از دهه ۱۹۷۰ به بعد نابرابری درآمد افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۰، ۲۰ درصد از فقیرترین افراد در آمریکا، ۷/۳ درصد از درآمد ملی را دریافت می‌کردند که این سهم از سال ۱۹۵۴ به بعد پایین‌ترین مقدار بوده است. ۲۰ درصد از ثروتمندترین افراد بیش از ۵۰ درصد درآمد ملی را دریافت کرده‌اند که این موضوع نیز، از سال ۱۹۵۴ سابقه نداشته است. در سال ۱۹۶۰ مدیران شرکت‌های آمریکای حقوقی ۴۰ برابر بیشتر از متوسط فرد کارگران داشتند، در سال ۱۹۸۸ این رقم به ۹۳ برابر رسیده است و در خلال دوره ۹۲-۱۹۷۹ درصد کارگران با اشتغال تمام وقت - اما با درآمد کمتر از خط فقر برای یک خانواده ۴ نفری (۱۳۰۰۰ دلار در سال) - به میزان ۵۰ درصد افزایش یافت، در حالی که در دهه ۱۹۸۰، قیمت سهام ۴۰۰ درصد افزایش یافت. متوسط مزد هفتگی کارگران نیز از ۳۸۷ دلار در سال ۱۹۷۹ به ۳۳۵ دلار در سال ۱۹۸۹ کاهش یافت.

در انگلستان بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۹۱-۹۲ فقر تقریباً سه برابر شده و از ۹ درصد جمعیت، به ۲۵ درصد رسیده‌است. در دوره ۱۹۷۹-۱۹۹۲ درآمد ده درصد از فقیرترین مردم به میزان ۲۰ درصد کاهش یافت، در حالی که درآمد ۱۰ درصد از ثروتمندترین مردم نیز ۶۰ درصد افزایش داشته‌است.^۷

جهانی شدن و رفاه و برابری

در تحقیق انجام شده به وسیله‌ی دلار و کرای اثرات ادغام جهانی یا جهانی شدن، باتوجه به تجربه یک گروه کوچک از کشورهای در حال توسعه در ۲۰ سال گذشته - که افزایش قابل ملاحظه‌ای در تجارت داشته‌اند - بررسی شده‌است. این کشورها، کشورهای جهانی شده نام‌گذاری شده‌اند. نمونه موردنظر در این گزارش، کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، ببرهای آسیای شرقی و شیلی؛ که آزادسازی تجاری را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در پیش گرفته‌اند، را دربرنمی‌گیرد. باقیمانده کشورهای در حال توسعه، برحسب افزایش سهم آنها به تولید ناخالص داخلی رتبه‌بندی شده‌اند. یک سوم رده اول فهرست این کشورهای باقی‌مانده، کشورهای جهانی شده نام‌گذاری شده‌اند و باقی‌مانده آنها نیز، کشورهای جهانی نشده نام‌گذاری شده‌اند. در گروه کشورهای جهانی شده درصد تجارت نسبت به تولید ناخالص داخلی ۲ برابر شده و به ۳۳ درصد رسیده‌است، در حالی که برای کشورهای جهانی نشده این رقم کاهش یافته‌است.

۲۴ کشور گروه اول، کشورهایی هستند که به آزادسازی تجارت دست زده‌اند، در بین آنها کشورهای چون: آرژانتین، مجارستان، هند، مالزی، مکزیک، چین و... وجود دارند. عملاً نیمی از مردم کشورهای در حال توسعه در این ۲۴ کشور زندگی می‌کنند. رشد تولید ناخالص ملی سرانه در این کشورها، از ۱/۴ درصد در دهه ۱۹۶۰ به ۲/۹ درصد در سال‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و به ۵ درصد در سال‌های دهه ۱۹۹۰ افزایش یافته‌است. در حالی که نرخ رشد در کشورهای در حال توسعه جهانی نشده، از ۳/۳

درصد در دهه ۱۹۷۰ به ۱/۴ درصد در دهه ۱۹۹۰ کاهش یافته است.

این تجربیات ممکن است شاهدهی برای اثر تجارت بر نرخ رشد باشند، اما این نتیجه‌گیری نمی‌تواند چندان معتبر باشد. برای یافتن رابطه بین تجارت و نرخ رشد در این مطالعه، از یک نمونه بزرگتر که در برگیرنده کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته است، استفاده شده است. محققان برای غلبه بر برخی از انتقادات وارده به مطالعات قبلی و خنثی کردن اثر عوامل جغرافیایی مؤثر بر تجارت، اثر تجارت بر رشد را با استفاده از تغییرات یک دهه نسبت به دهه دیگر تجارت، نسبت به تولید ناخالص داخلی تخمین زده‌اند. از نظر تئوری این روش اثرات مجازی جغرافیا و تجارت و رشد را حذف می‌کند. زیرا؛ ویژگی‌های جغرافیایی در طی زمان تغییر نمی‌کند. روش اقتصادسنجی مورد استفاده نیز، روشی انتخاب شده است که در آن نتایج با احتمال کمتر منعکس‌کننده علیت معکوس از رشد به تجارت است. نتایج این تحقیق با تجربه کشورهای جهانی شده بعد از سال ۱۹۸۰ سازگار است. محققین نتیجه‌گیری کرده‌اند که اثر تجارت بر رشد از نظر آماری معنی‌دار و از نظر اقتصادی با مفهوم است. یعنی افزایش در سهم تجارت نسبت به تولید ناخالص ملی به میزان ۰/۲ درصد باعث افزایش نرخ رشد به میزان ۰/۵ تا یک درصد در سال می‌گردد.

علاوه بر این، محققان دریافته‌اند که آزادسازی تجارت و رشد اقتصادی باعث افزایش نابرابری در درآمدها نشده است. آنها همچنین دریافته‌اند که بین ضریب جینی (که نابرابری در درآمد در داخل یک کشور را اندازه‌گیری می‌کند) و تغییر در حجم تجارت، همبستگی معنی‌دار وجود ندارد. شواهد به دست آمده با تجربه کشورهای جهانی شده بعد از سال ۱۹۸۰ سازگار بوده است. در برخی از این کشورها نابرابری در توزیع درآمد، افزایش یافته است، مثلاً در چین ضریب جینی از ۰/۳۲ در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۰/۴ در اواسط دهه ۱۹۹۰ رسیده است. اما در برخی دیگر نابرابری کاهش یافته است، برای مثال؛ در مالزی ضریب جینی در همین دوره از ۰/۵۱ به ۴۸ درصد کاهش یافته است. در بسیاری از کشورها نیز تغییرات قابل ملاحظه در توزیع درآمد با عواملی

مربوط بوده است که ارتباطی با تجارت بین الملل نداشته است. برای مثال؛ در چین، آزادسازی داخلی و سیاست های کشاورزی در تغییر در توزیع درآمد در مقایسه با تجارت بین الملل نقش بیشتری داشته است.

ترکیب افزایش در نرخ رشد و اندک تغییر منظمی در نابرابری توزیع درآمد در کشورهای جهانی شده، نشان دهنده کوشش بیشتر برای کاهش فقر است. در مالزی متوسط درآمد ۲۰ درصد فقیرترین جمعیت ۵/۴ درصد در سال افزایش یافته است. حتی در چین که نابرابری در توزیع درآمد افزایش یافته، نرخ رشد درآمد ۲۰ درصد از فقیرترین جمعیت ۳/۸ درصد افزایش یافته است. درصدی از جمعیت در کشورهای جهانی شده که زیر خط فقر قرار دارند، یعنی افرادی که مخارج روزانه آنها کمتر از یک دلار است - کاهش یافته است. در بنگلادش این رقم از ۴۳ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۳۶ درصد در دهه ۱۹۹۰، و در چین از ۲۰ به ۱۵ درصد و در کستاریکا نیز از ۱۳ درصد به ۱۰ درصد در خلال این دوره کاهش یافته است.

اگرچه نابرابری در توزیع درآمد، احتمالاً با افزایش تجارت در داخل کشورها کاهش می یابد، اما آیا جهانی شدن شکاف بین کشورهای فقیر و غنی را افزایش خواهد بخشید؟ محققین بر این باورند که رشد سریع در کشورهای جهانی شده (نمونه ۲۴ کشور) در مقایسه با کشورهای ثروتمند، شکاف درآمد سرانه بین این دو گروه را کاهش داده است.^۸

«کوین واتکینز» نظرات محققان بالا را رد می کند. وی اشاره می کند که به نظر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و اکثر دولت های کشورهای صنعتی پیشرفته؛ کنار گذاردن محدودیت های تجاری، یکی از پر قدرت ترین ابزارها؛ برای سهم کردن فقرا - به میزان بیشتر - در رونق اقتصاد جهانی است. به عقیده این گروه بازکردن بیشتر اقتصادها همراه با اصلاحات بازار آزاد، می تواند باعث فایده رسانیدن جهانی شدن به فقرا گردد. برخی از منتقدین در مقابل این نظر واکنش نشان داده و تأکید دارند که جهانی شدن، هیچ گاه نمی تواند به نفع فقرا باشد و ادغام در بازارهای جهانی به طور

اجتناب‌ناپذیری باعث فقر و نابرابری بیشتر می‌شود. آمار نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸، فقر جهانی تنها با نرخ ۰/۲ درصد در سال کاهش یافته و نابرابری در درآمد جهانی نیز در حال افزایش است. در اواخر دهه ۱۹۹۰ کشورهای با درآمد بالا - که ۱۴ درصد جمعیت جهان را دارند - ۷۵ درصد درآمد جهان را به خود اختصاص داده‌اند، که این رقم مشابه رقم اوایل دهه ۱۹۹۰ می‌باشد. اقتصاد جهان در اواخر دهه ۱۹۸۰ نسبت به هر یک از اقتصادهای ملی، نابرابری بیشتری داشته‌است و از آن پس نیز، این نابرابری افزایش یافته‌است. ضریب جینی جهان بین سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۳ افزایش یافته‌است.

تجارت بین‌الملل، نابرابری در درآمدها را تشدید می‌کند؛ چرا که صادرات سریع‌تر از تولید ناخالص داخلی جهانی افزایش می‌یابد. به دلیل اینکه از هر یک دلار درآمد ایجاد شده از صدور کالا، ۷۵ درصد نصیب کشورهای ثروتمند می‌شود و سهم کشورهای کم‌درآمد تنها ۳ درصد است، صادرات باعث افزایش نابرابری می‌گردد. با فرض ثابت بودن بقیه عوامل، اگر رشد بالاتر، با عدم تغییر در توزیع درآمد همراه گردد، فقر سریع‌تر کاهش می‌یابد. بر خلاف نظر دلار و کرای کشورهایمانند؛ چین، تایلند و ویتنام که جزیی از گروه کشورهای جهانی شده در نمونه انتخاب این دو محقق می‌باشند، از نظر رشد اقتصادی و کاهش فقر، عملکرد مطلوبی داشته‌اند. اما این کشورها بسیار آرام به آزادسازی واردات دست زده‌اند و هنوز محدودیت‌های تجاری نسبتاً شدیدی دارند. در حالی که کشورهایمانند؛ برزیل، هائیتی، مکزیک، پرو و زامبیا که به سرعت واردات را آزاد ساخته‌اند، از نظر رشد و کاهش فقر عملکرد مطلوبی نداشته‌اند. در کشورهایمانند؛ که عملکرد آزادسازی تجاری موفقیت‌آمیز بوده، همواره سرعت آزادسازی واردات کمتر از آزادسازی صادرات بوده‌است.

وضعیت آمریکای لاتین بسیار حیرت‌آور است. دولت‌ها در این منطقه واردات را بسیار سریع‌تر از سایر مناطق آزاد کرده‌اند و الگویی برای باز شدن تجارت شده‌اند. اما کاهش فقر در آنان چندان چشمگیر نبوده‌است. در اواخر دهه ۱۹۹۰، بیش از ۱۵ میلیون

نفر از مردم در این منطقه در مقایسه با سال ۱۹۸۷، زیر خط فقر - یک دلار مخارج در روز - زندگی می‌کردند و این با وجود بهبود وضعیت اقتصادی در این منطقه بود. در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین آزادسازی سریع واردات با افزایش نابرابری در درآمد همراه بوده است. برای مثال؛ سطح زندگی روستاییان به دلیل افزایش واردات محصولات کشاورزی ارزان و یارانه‌های داده شده برای تولید در کشور صادرکننده، به شدت کاهش یافته است.

شعار آزادسازی تجارت، تنها به کشورهای در حال توسعه اختصاص دارد. هزینه حمایت‌گرایی کشورهای ثروتمند، از کشورهای فقیر؛ چیزی در حدود ۵۰ میلیارد دلار در سال است. هنگامی که کشورهای فقیر وارد بازارهای جهانی می‌شوند با تعرفه‌ای چهار برابر، تعرفه کشورهای صنعتی برای سایر کشورهای صنعتی روبرو می‌گردند. تعرفه‌های بالا دقیقاً برای محصولات کاربر صنعتی و محصولات کشاورزی است که کشورهای در حال توسعه نیز، دقیقاً در آنها مزیت نسبی بالقوه دارند. در حالی که کشورهای در حال توسعه به آزادسازی مشغولند، کشورهای صنعتی یک میلیارد دلار روزانه برای اضافه تولید و فروش ارزانتر محصولات در خارج یارانه پرداخت می‌کنند. *گروه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
 آزادسازی نابرابر، یکی از دلایل سود بردن بیشتر کشورهای صنعتی از جهانی شدن است. کشورهای در حال توسعه بار هزینه تعدیل در مقابل نظام‌های تجاری بازتر را می‌پردازند، در حالی که کشورهای ثروتمند با حمایت‌گرایی فرصت دسترسی آنها به بازارهای جهانی را کاهش می‌دهند.^۹

جهانی شدن در آستانه هزاره سوم میلادی

در سال ۲۰۰۱ در آستانه هزاره سوم میلادی تحولی اتفاق افتاد که بحث بین دو گروه موافقان و مخالفان جهانی شدن را تا حدی تغییر داد و نگرش این دو گروه نیز دچار تحول شد. دیگر بحث بر سر این نیست که جهانی شدن خوب یا بد است زیرا؛ این

نگرش اندکی ساده‌انگارانه بود. این تغییر نگرش را واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بوجود آورد.

این واقعه آسیب‌پذیری جهانی شدن را از احساس ناامیدی در برخی از کشورها که تمایل یا توانایی مشارکت در این فرایند را ندارند، نشان داد. هر دو گروه مخالفان و موافقان دریافتند که بحث باید بر چگونگی مدیریت بهتر فرایند جهانی شدن در سطح ملی و بین‌المللی متمرکز شود تا مزایای جهانی شدن به‌طور وسیع‌تر تقسیم شده و هزینه‌ها حداقل گردد. شکی نیست که ادغام بیشتر در اقتصاد جهانی و بازتر بودن در مقابل فرهنگ دیگران، به همه شهروندان در دهکده جهانی، آینده‌ی امیدوارکننده‌تری را ارائه می‌دهد. جهانی شدن با آرایه آینده روشن‌تر برای همه شاید مطمئن‌ترین راه برای امنیت و صلح جهانی باشد. این آگاهی باید حمایت برای فعالیت‌های موردنیاز به منظور مقابله با چالش‌های باقی‌مانده در مقابل جهانی شدن را جلب کند. اما یک نیاز فوری برای بحث وسیع جهانی در مورد چگونگی مقابله بهتر با این چالش‌ها و اینکه چه کسانی باید چه نقش‌هایی را ایفا نمایند، وجود دارد.

آنچه آشکار است این است که جهانی شدن به‌طور بالقوه می‌تواند رفاه تمامی مردم را افزایش دهد، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که وضعیت تمامی مردم بهتر شود، یا اینکه تمامی تغییرات مثبت باشد.

بررسی‌های انجام شده امیدوارکننده است، اما به‌طور متوسط اثرات منفی جهانی شدن و رشد را در کشورها و گروه‌های خاص پنهان می‌کند. علاوه بر این پرسش‌هایی در مورد رابطه بین سیاست‌های اقتصادی و نتایج آن؛ به‌خصوص اثر سیاست‌های اصلاحی کلان اقتصادی و ساختاری بر فقر وجود دارد. برای مثال؛ در چه مواردی رشد اقتصادی به نفع فقرا می‌باشد؟ و در چه مواردی به نفع فقرا نیست؟ چگونه تجارت باعث رشد می‌شود؟ آیا همه انواع سرمایه‌گذاری خارجی نرخ رشد را افزایش می‌دهند؟ چگونه می‌توانیم اطمینان یابیم که جریان سرمایه زیان‌آور نیست؟ در آستانه هزاره سوم میلادی، دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، بعد از واقعه

۱۱ سپتامبر به شکل اساسی تغییر کرده است. حتی جنبش ضدجهانی شدن که تظاهرات عظیمی در سیاتل، کُبک، جنوا و نقاط دیگر برپا کرد، تغییر اساسی نموده است. بسیاری از مخالفان جهانی شدن، از جمله مخالفان صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی در مورد اینکه این مخالفت‌ها ابزاری مؤثر برای دستیابی به هدف می‌باشد، دچار تردید شده‌اند، چه عواملی باعث تغییر تصورات و بینش آنها شده است؟ این عوامل عبارتند از:

۱- آشکار شده است که مسایلی که در مورد آنها بحث می‌شد، از نظر توسعه اقتصادی اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته و تحت تأثیر نیروهای پیچیده‌ای قرار دارند که تصمیم در مورد آنها نادرست است. بر این اساس مخالفت با جهانی شدن بی‌مفهوم است و به جای آن باید روش‌های کارآمد برای افزایش و توزیع مزایای جهانی شدن با حداقل هزینه شناسایی گردد.

۲- اهمیت همکاری‌های بین‌المللی در مورد طیف وسیعی از مسایل جهانی مورد توجه قرار گرفته است. یک نتیجه آن درک نقش نهادهای برتون وودز به عنوان چارچوبی جهت همکاری اقتصادی جهانی بوده است.

۳- علاوه بر این آشکار شده است، که اگر چشم‌انداز آینده‌ای بهتر برای فقرا وجود نداشته باشد، آینده روشنی برای ثروتمندان وجود نخواهد داشت. علاوه بر این، امروز جهان به این نتیجه رسیده است که کاهش فقر برای صلح و امنیت جهانی یک ضرورت است.

۴- کاهش رشد اقتصادی جهان در اوایل سال ۲۰۰۱ که با واقعه ۱۱ سپتامبر تشدید شد، شکنندگی رونق اقتصاد جهانی را آشکار ساخت.

چه باید کرد؟ اول علاوه بر یافتن راه حل برای مشکلات، ما نیازمند یافتن روش‌هایی برای اجرای کارآمد آنها می‌باشیم. یعنی امروز باید مسایلی را که قبلاً مشکلات ملی تصور می‌شدند، - برای مثال: مشکلات بازارهای مالی، محیط‌زیست، استانداردهای کار و غیره - به عنوان مشکلات بین‌المللی در نظر گرفته شوند. زیرا

اثرات نامناسب اعمال یک کشور، سریع‌تر به کشورهای دیگر انتقال می‌یابد. دوم باید اطمینان حاصل کنیم که سیاست‌هایی در نظر گرفته شده برای رسیدن به هدف‌های توافق شده بین‌المللی، مانند؛ هدف‌های توسعه هزاره‌ی سوم، کاهش ۵۰ درصد در فقر جهانی و غیره تا سال ۲۰۱۵ به‌طور مؤثر اجرا شوند.

سوم، باید درباره ایجاد نهادها برای اداره جامعه جهانی و ایجاد مکانیزمی جهت اجرای راه‌حل‌های جهانی و برای مشکلات جهانی و نیز تضمین این موضوع که، دولت‌ها بیشتر پاسخگو خواهند شد، بکوشیم.^{۱۰}

در خاتمه مقاله را با دو نقل قول به پایان می‌بریم:

بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر، «جان گرای» استاد مدرسه اقتصاد دانشگاه تهران اظهار داشته‌است «دوره جهانی شدن پایان یافته‌است.»
ژوزف استیگلیتز اضافه کرده‌است که:

«جهان بدون مرزی که از طریق آن کالا و خدمات جریان می‌یابد، در عین حال جهان بدون مرزی است که از طریق آن سایر پدیده‌های منفی نیز می‌تواند جریان یابد.»^{۱۱}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Davidson, P., "If Markets are Efficient, Why have There been so many International Market Crises Since the 1970," s. in: Arestic P. et.al., *What are Global Economic Crisis?* Palgrave, 2001, p.13.
- 2- Globalization, the Story behind the numbers, *Finance and Development*, March 2000, p.9.
- ۳- میسرا، رامش. اشتغال، بازار کار، درآمد، ترجمه مهدی تقوی، رفاه اجتماعی، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۰، ص ۹۰.
- 4- *Finance and Development*, March 2002, pp.8-9.
- 5- Mishra R., *Globalization and the Welfare State*, Edward Elgar, 1999, pp.3-5.
- 6- *Ibid*, pp.5-17.
- ۷- میسرا، پیشین، صص ۹۰-۱۱۰.
- 8- Dollar D. and Kraay A., "Trade, Growth and Poverty," *Finance and Development*, September 2001, pp.16-19.
- 9- Watkins K., "Making Globalization Work for the Poor," *Finance and Development*, March 2002, pp.24-28.
- 10- Aninat E., "Surmounting the Chlenges of Globalization," *Finance and Development*, March 2002, pp.4-7.
- 11- Kearney A.T., "Globalization,s Last Hurrah?" *Foreign Policy*, February 2002, pp.38-51.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی